

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

درس اخلاق

تبیین خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

در روایتی آمده است: «لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا الْمَرَضَةَ الَّتِي تُؤَقِّبَتْ فِيهَا دَخَلَتْ عَلَيْهَا نِسَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَعِدْنَهَا فَقُلْنَ لَهَا كَيْفَ أَصْبَحْتَ مِنْ عِلَّتِكَ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ فَحَمِدَتِ اللَّهَ وَصَلَّتْ عَلَى أَبِيهَا ثُمَّ قَالَتْ أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ». (الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۸ / بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۱۵۹).

ایام، ایام فاطمیه است. سوید بن غفله نقل می‌کند که وقتی فاطمه الزهرا (سلام الله علیها) به آن بیماری که منجر به شهادت ایشان شد، مبتلا گشتند، زنان مهاجر و انصار برای عیادت نزد ایشان آمدند و احوال‌پرسی کردند. حضرت در پاسخ به «کیف اصبحتی» پس از حمد الهی و درود بر پدرشان، فرمودند: در وضعیتی هستم که به خدا قسم، از دنیای شما بیزارم و نسبت به مردان شما بغض و دشمنی شدید دارم.

تحلیل دوران پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله): ظهور بواطن و ریزش خواص
زمانی تأمل می‌کردم که چه عنوانی می‌توان بر آن دوران ۷۵ یا ۹۵ روزه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نهاد. البته باید دو هفته از این مدت کسر شود، زیرا حوادث اصلی پیش از آن و با سرعت بسیار رخ داده بود و حضرت پس از آن در بستر بیماری بودند.

به نظر می‌رسد عنوان مناسب برای آن دوره، «ظهور نفاق» بود. منظور از نفاق صرفاً دورویی در ایمان نیست، بلکه آشکار شدن آن باطن‌هایی است که تا آن زمان پنهان مانده و مجالی برای بروز نیافته بود. به دنبال این «ظهور باطن»، پدیده «ریزش خواص» رخ داد.

باید توجه داشت که اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) صرفاً آن دوازده نفری نبودند که در خانه حضرت امیر (علیه السلام) مجتمع گشته و اعتراض کردند. هزاران نفر در غدیر حضور داشتند. اگرچه بخشی از آنان در مدینه نبودند، اما هزاران نفر حاضر در مدینه که سابقه ۸۲ جنگ در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را داشتند و قرآن نیز در مجموع نه فرد به فرد از آنان اعلام رضایت کرده بود، همگی فرو ریختند. بنابراین، نام‌گذاری آن ایام به «عصر آشکار شدن نهان‌ها و ریزش خواص» سخن درستی است.

این ظهور باطن، مختص آن دوران نیست. در تحلیل حادثه کربلا نیز همین امر صادق است. درباره شمر گفته می‌شود که در صفین از یاران حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) بود اما در کربلا آنچنان زشتی از خود بروز داد. به نظر ما شمر ذاتاً تغییر نکرد، بلکه همان شمر باقی ماند. او فردی ماجراجو و جنگجو بود. در کوفه، زمینه حضور در لشکر صفین فراهم شد، بدان پیوست؛ اگر در شام بود، شاید به معاویه می‌پیوست. زمانی که عبیدالله آمد، با او همراه شد و اگر مجالی می‌یافت، چه‌بسا با مختار نیز همراه می‌شد.

برخی حوادث، انسان را تغییر نمی‌دهند، بلکه باطن او را آشکار می‌سازند. اینجاست که باید به جنبه اخلاقی آن توجه کرد. ما گاهی خودمان را به درستی نمی‌شناسیم. انسان گاهی به خود نیز دروغ می‌گوید (نه دروغ عمدی). باطن فرد ممکن است پاکیزه نباشد، اما در ظاهر بسیار نیکو سخن بگوید؛ اما هنگام عصبانیت، آن باطن نهفته آشکار می‌شود. باطن انسان در هنگامه دشمنی و نزاع، بیش از دوران دوستی و مصالحت، بروز می‌یابد.

در هر صورت، در آن دوران پس از رحلت، آن نهان‌ها آشکار شد و اصل ریزش خواص به وقوع پیوست.

موضع اهل سنت در قبال فاطمیه و تاریخ صدر اسلام

در ایام فاطمیه، مشاهده می‌شود که برخی از رسانه‌ها و جریان‌های اهل سنت، از بزرگداشت این ایام و به‌خصوص از تعطیلی رسمی روز شهادت در ایران، عصبانی هستند. این ناراحتی، چه ابراز شود و چه پنهان بماند، ریشه در یک اصل نزد آنان دارد و آن، «حرمت مطالعه تاریخ صدر اسلام» است.

قاعده آنان «الامساک عما شجر بین الصحابه» خودداری از آنچه میان صحابه رخ داد یا «الامساک عن الخوض فیما شجر بینهم» پرهیز از ورود به آنچه میان آنان گذشت است. بزرگان آنان در کتب متعدد بر این قاعده تأکید کرده‌اند. این یعنی نباید از سقیفه، جنگ‌های داخلی (صفین، نهروان) و اختلافات بنی‌امیه و بنی‌عباس با علوین سخن گفت. برخی از آنان صراحتاً اذعان دارند که ورود به این مباحث و تحلیل آن حوادث، منجر به زیر سؤال رفتن بسیاری از مبانی شده و نهایتاً به نفع تشیع تمام خواهد شد.

واضح است که این قاعده، سخنی عاقلانه و قابل پذیرش نیست. تاریخ صدر اسلام، برخلاف تاریخ مقاطع دیگر مانند حمله نادر به هندوستان، بخشی از هویت اعتقادی مسلمانان را شکل می‌دهد. یک مسلمان برای انتخاب مذهب خود (شیعه، سنی، زیدی و...) نیازمند بررسی و مطالعه این تاریخ است. نمی‌توان بدون بررسی، نسبت به افرادی که در آن مقطع نقش‌آفرین بوده‌اند، چه مؤمن و چه منافق، اعتقاد ورزید یا از آنان تبری جست. لذا این سخن که مطالعه تاریخ صدر اسلام حرام است، ولو بر آن اتفاق کرده باشند، پذیرفتنی نیست.

وظیفه عالمان شیعه و توصیه‌ای به عالمان اهل سنت

آنچه در آن مقطع حساس رخ داد، ظهور نهان‌هایی بود که گرچه از جان و مال می‌گذشتند، اما از «ریاست» نمی‌توانستند بگذرند. در قبال این وقایع، وظیفه‌ای متوجه ما عالمان شیعه است. ما عنوان «عالم اهل بیت» را داریم و وظیفه ما «یاد گرفتن» و «یاد دادن» است. تعطیلی دروس حوزه در ایام شهادت، اقدامی مشکور است. وظیفه ما انتقال این حقایق، به‌ویژه جریان ولایت و امامت است، حال در هر سطحی که مقدور باشد.

البته این انتقال باید با مدیریت صورت گیرد. ما گرایش به همگرایی اسلامی داریم و معتقد به دمیدن در آتش اختلاف، لعن و سب نیستیم. اما می‌توان واقعیت‌ها را به صورت مستند و منطقی بیان کرد، بدون نیاز به اهانت.

چنان‌که در منابع خود آنان نیز این وقایع آمده است. مثلاً متقی هندی در «کنز العمال» که از استوانه‌های حدیثی آنان در «جمع» احادیث است، در جلد پنجم نقل می‌کند که ابوبکر صراحتاً اعتراف کرد که از سه کار پشیمان است... و یکی از آن‌ها، حمله به خانه حضرت زهرا (سلام الله علیها) بود. در آنجا تعبیر «غلقوه» در را بسته بودند آمده است، که نشان می‌دهد خانه در داشته و در آن نیز مغلق بوده است. این‌گونه نیست که اخیراً ادعا می‌کنند خانه‌ها در نداشته است.

آنچه مسلم است، این وقایع رخ داده است. وظیفه ما تبیین منطقی و مستند آن‌ها با پرهیز از ایجاد تفرقه است.

در مقابل، توصیه‌ای خیرخواهانه به علمای اهل تسنن و رسانه‌های آنان داریم. چند سال پیش نیز در پاسخ به امام جمعه خاش که مدعی بود حضرت زهرا (سلام الله علیها) صرفاً تب کردند و درگذشتند، این نکته را متذکر شدم. واقعیت آن است که گذشتگان آنان که قاعده «الامساک» را مطرح کردند، حکیمانه‌تر ولو حکیمانه خائنانه عمل کردند. آنان می‌فهمیدند که ورود به این مباحث چه تبعاتی دارد.

این انکارهای امروزی، سبب می‌شود که افرادی مانند ما ناچار شوند برای دفاع از حقیقت، مستندات را ارائه دهند. اگر ما سکوت کنیم، متهم جای مدعی می‌نشینند و دزد، قاضی خواهد شد. پیشنهاد ما به آنان این است که وارد این بخش از تاریخ نشوند؛ صلاح خودشان در این است. به جای آن، تفسیر، فقه، کلام و معارف خود را بگویند. اما اگر خلاف واقع بگویند، طبیعی است که ما نیز با ارائه ده‌ها سند از منابع خودشان (مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و کنز العمال) ناچار به پاسخگویی خواهیم شد. مخاطبان آنان، به‌ویژه نسل جوان و محقق، تعصب گذشتگان را ندارند و به دنبال تحقیق هستند. این انکارها، نشان‌دهنده نابخردی است.

کلام حضرت زهرا (سلام الله علیها) که فرمودند «از دنیای شما بیزارم» و «از رجال شما بغض دارم»، اوج این ریزش را نشان می‌دهد. بخاری نیز نقل می‌کند که حضرت در حالی درگذشت که بر ابوبکر غضبناک بود و او نقل می‌کند که غضب فاطمه

(سلام الله علیها)، غضب خداست. این صغری و کبری در کنار هم چیده شده، اما آنان از پذیرش نتیجه آن استنکاف می‌کنند. امیدواریم در فضایی آرام و منطقی، حقایق تبیین شود.

خلاصه نظریه صاحب فصول در وجوب مقدمه

بحث به کلام صاحب فصول در مسئله مقدمه واجب رسید. خلاصه نظریه ایشان این است که صرفاً «مقدمه موصله» واجب است. مقصود از «موصله» نیز، «موصل فعلی» است نه «موصل شأنی»؛ یعنی مقدمه‌ای که ذی‌المقدمه بالفعل بر آن مترتب شود. بنا بر این نظر، اگر ذی‌المقدمه محقق نشد، آن مقدمه (حتی اگر انجام شده باشد) واجب نبوده است.

مثال: شخصی برای نجات غریق وارد خانه غصبی (بدون اذن مالک) می‌شود.

۱. اگر وارد شد و غریق را نجات داد، این ورود (مقدمه)، واجب بوده است؛ حتی اگر نیت اولیه‌اش دزدی بوده باشد اما در اثنا، تصمیم به نجات گرفته باشد.

۲. اگر وارد شد (حتی با قصد قربت و برای نجات)، اما هنگامی که رسید، غریق از دنیا رفته بود و دیر رسیده بود، این مقدمه (ورود)، «عند الله» واجب نبوده است. ملاک، ترتب فعلی ذی‌المقدمه است.

نقد مرحوم آخوند بر صاحب فصول: محوریت «تهیؤ»

صاحب فصول این نظریه را با تمسک به وجدان و ذکر مثال، به ذهن تقریب می‌کند. اما بزرگانی چون مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی این مبنا را نپذیرفته‌اند.

مرحوم آخوند می‌فرماید که «ترتیب ذی‌المقدمه» هیچ نقشی در مطلوبیت و وجوب مقدمه ندارد. آنچه از مقدمه انتظار می‌رود و هدف از آن است، صرفاً «تهیؤ» (آماده شدن) مکلف است. تهیؤ، امری غیر از ترتیب فعلی ذی‌المقدمه است. لذا ایشان وجوب را دایرمدار «ایصال» نمی‌دانند.

نقد دیدگاه مرحوم آخوند

اگرچه ما (مطابق مبنای برگزیده) اصولاً قائل به ملازمه و وجوب مقدمه نیستیم (نه موصله و نه غیر موصله)، اما «لَوْ قُلْنَا بِالْمَلَاذِمَةِ»، به نظر می‌رسد کلام مرحوم آخوند، علی‌رغم فخامت علمی آن، پاسخ قانع‌کننده‌ای به صاحب فصول ارائه نمی‌دهد. مرحوم آخوند غایت مقدمه را «تهیؤ» می‌داند، در حالی که صاحب فصول آن را «ترتیب ذی‌المقدمه» می‌داند. حق با صاحب فصول است؛ زیرا خود «تهیؤ» نیز غرض نهایی نیست، بلکه «غرض بعد الغرض» (غرضی در طول غرض دیگر) محسوب می‌شود. تهیؤ، مقدمه‌ای است برای غرض نهایی که همان «ایصال بالفعل به ذی‌المقدمه» است.

بررسی استدلال وجدانی مرحوم آخوند و پاسخ آن

مرحوم آخوند برای رد نظر صاحب فصول، به وجدان تمسک جسته و می‌فرماید: وجدان صریح حکم می‌کند که اگر چیزی (ذی‌الغایه یا همان مقدمه) برای غایتی (ذی‌المقدمه) اراده شد، اما آن غایت محقق نشد، آن «ذی‌الغایه» (مقدمه) از مطلوبیت غیری خود ساقط نمی‌شود.

مثلاً در همان مثال نجات غریق، اگر فرد وارد خانه شد اما غریق پیش از رسیدن او درگذشته بود، مرحوم آخوند می‌فرماید این مقدمه (ورود) همچنان مطلوبیت غیری خود را دارد. ایشان در ادامه می‌فرماید: «و الا... لزم ان یکون وجودها [وجود الغایه] من قبوده [قبود ذی الغایه] و مقدمة لوقوعه [لوقوع ذی الغایه] و هو کما تری». (کفایة الاصول، ج ۱، ص ۴۰۹). [ایشان می‌گویند] اگر بگویید ترتیب غایت، شرط مطلوبیت مقدمه است، لازم می‌آید که وجود غایت، قید و مقدمه برای خود مقدمه باشد، و این واضح البطلان است.

پاسخ: اتفاقاً «هو کما تری» در کار نیست. «ما ارید لاجل غایه» اگر «تجرد عن الغایه»، دقیقاً مطلوبیت غیری خود را از دست می‌دهد. البته مکلف (در مثال غریق) از ابتدا علم به عدم ترتیب ندارد و به قصد قربت وارد می‌شود، اما بحث بر سر حکم واقعی «عند الله» است. خدایی که می‌داند این ورود، منجر به نجات (ذی‌المقدمه) نخواهد شد، آیا «عند الله» این مقدمه مطلوبیت

غیری دارد؟ بحث ما بر سر مطلوبیت «عند المولی» است، نه گمان مکلف.

خلط میان حیثیت تعلیلی و تقییدی

مرحوم آخوند در ادامه، صاحب فصول را متهم می‌کند که میان «حیثیت تقییدی» و «حیثیت تعلیلی» خلط کرده است. به بیان

مرحوم آخوند، «ایصال» و ترتب ذی‌المقدمه، «حیثیت تعلیلی» (حکمت) برای وجوب مقدمه است، نه «حیثیت تقییدی» (قید) تا وجوب دایرمدار آن باشد.

پاسخ: نظر برگزیده آن است که اگر خلطی صورت گرفته باشد، از سوی مرحوم آخوند است. زیرا همان‌طور که مرحوم اصفهانی فرموده‌اند (و در مباحث اصول گذشت)، در «احکام عقلی»، حیثیت‌های تعلیلی به حیثیت‌های تقییدی بازمی‌گردند. وجوب مقدمه (بنا بر قول به ملازمه) ابتدا یک ادراک عقلی است (عقل می‌گوید لازم است) و سپس به حکم ملازمه، شرعاً واجب می‌شود. از آنجا که مبنای این وجوب، حکمی عقلی است، حیثیت تعلیلی (که ایصال باشد) قهراً به حیثیت تقییدی بازمی‌گردد. وقتی «ایصال» حیثیت تقییدی شد، نتیجه دقیقاً همان نظر صاحب فصول خواهد بود که وجوب مقدمه، مشروط و مقید به ایصال است.

تأیید نظر صاحب فصول (در فرض پذیرش ملازمه)

جالب توجه است که بزرگانی چون مرحوم آقای خویی و مرحوم امام خمینی (رضوان الله علیهما)، که هیچ‌کدام اصل ملازمه را نپذیرفته‌اند (دقیقاً مطابق مبنای ما)، تصریح فرموده‌اند که «اگر» کسی قائل به ملازمه و وجوب مقدمه شود، ناگزیر باید تفصیل صاحب فصول (وجوب مقدمه موصله) را بپذیرد.

«هذا تمام الکلام» در بررسی نظریه صاحب فصول.

ادامه بحث اقوال در مقدمه واجب

بحث ما در شمارش اقوال مسئله مقدمه واجب بود. تاکنون سه قول (وجوب مطلقاً، عدم وجوب مطلقاً، و تفصیل صاحب فصول) بررسی شد. مرحوم آخوند دو تفصیل دیگر را نیز ذکر می‌کنند:

۱. تفصیل بین سبب و غیر سبب: اگر مقدمه، «سبب» (به معنای اصولی آن، یعنی علت تامه) برای ذی‌المقدمه باشد، واجب است؛ اما اگر «معد» یا «شرط» باشد، واجب نیست.

۲. [تفصیل پنجم که در جلسه آتی مطرح خواهد شد].

انشاءالله در جلسه آینده به بررسی این دو تفصیل خواهیم پرداخت و این بحث را به پایان خواهیم رساند.

الحمد لله رب العالمین